تا همه هویات همه اشیا را از نظر بصیرت او دور گرداند و جز هویة حق سبحانه در دیده شهود او ننماید معنی لا اله الا هو
لا هو الا هو شود و این توحید خواص است بیت لا هو هر دو نفی و اثبات اند : نافی غیر و مثبت ذات اند : چند ازین
غافلی و گمراهی لا و هو ور خود کن ای لاهی تا ز هد لا هوت نوبت وقت بر در سراوق لاهوت بهوا هوس در رهی
تا ز لا نگذری بهو نرسی هر که آهنگ کوه الا هو کند بر لا اله که نهنگ وار و همان قیر کش ده گذر باید کرد تا آن نهنگ
تمام صفات او از معاصی طاعات فرو برد شاید که در قعر این بحر عمیق بگوهر تحقیق تواند رسید و گفته اند بیت لا ترا
رز نورهای میدهد : با خداهیت آشنائی میدهد : لا چو گشت الا در راه یقین : اول و آخر یکی گرد و به این : لا و الا را
قلم درکش تمام : تا همه انه یلقی ولیسلم : بعد از نفی آلهه باطله و اثبات معبود بحق ایراد صفه وی میکند تا کفار که بخالق
اقرار داشتند و صفات کمالی بر ایشان پوشیده بود یا مومنان که بوحدانیت او گرویده بودند و برخی از صفات
وی نشنیده بدانند که اوست الحی القیوم زنده که پاینده باشد معنی حی زنده است و زندگی حق بحیوة ازلیست
نه بحیاتی که موت ضد آن باشد ای عزیز حیوة حق سبحانه نه چون حیوة دیگر آنست بلکه در میان این دو حیوة فرق
بی پایانست او زنده ایست زنده گرده شد و او زنده که زندگی او بی مدد روح باشد ما زنده که زندگانی بی اعانت
روح میسر نگردد و او زنده که آفت بدو راه نیابد ما زنده که طوارق آفات بجانب ما شتابد او زنده که غبار رهوت
بر از یال جلال او نشیند ما زنده که منقار مرغ اجل دانه حیوة ما از ساحت بقا برچیند او زنده که همیشه باشد ما زنده
که تیغ مرگ باندک زمانی نام ما از صفحه حیوة تبرا شد او زنده که قوة از طعام و شراب نگیرد و ما زنده که رخ حیوة ما بی از
اکل شرب بمیرد او زنده که زندگی ما همه از وست ما زنده که زندگی ما بدوست بیت او بخود زنده ایست پاینده :
زندگان دگر بدو زنده : ز حیاتش بروح و نفس نجست : بلکه او زنده هم بخویشتنست : اما معنی قیوم پاینده است
بر یک منوال یعنی دایم الوجود که نه دیده تغیر چهر کبریا لایزال او و بهپیند و نه گرد تحویل بر سرادق عظمة و جلال او نشیند
اگه تغیر نه پذیرد توی با مبالغه قایمست یعنی نیک قیام کننده به تدبیر امور خلایق از آفریدن و روزی
دادن و باران آوردن و کشتها سبز کردن و کارها ساختن و از آفات نگاه داشتن عزیزی فرموده که هر که اعتقاد داشت
کرد که حق جل علا قیوم است از کد تدبیر باز رست و براه تفویض بیاسود کارها باو گذاشت و رجبه بیهوده خود را از میان بر
بیت دل در اندیشه ها چرا بستی : کار با حق گذار و وارستی : و نزد محققان معنی قیوم آنست که بقای اشیا بدوست
در فتوحات آورده که اگر بجهة صفت قیومیت او نباشد یک لحظه عالم را بقا نبود و تاکید قیومیت اینست لا تاخذه سنة
و لا نوم سنه گرانی باشد در سر و چشم که قبل از خواب پدید آید و نوم حالتیست که عارض شود حیوان را از ابخره
دماغ بواسطه رطوبات الجزه مقاصد بحیثیتی که حواس ظاهره از احساس باز مانند و گویند سنه آنست که چشم را
فرو گیرد و نوم اگر بر دل و چشم مستولی گردد هر گاه چشم و دل هر دو در خوابست نایم گویند و آنرا که چشم فرا خواب شود

و دل بیدار

و دل بیدار بود وسنان خوانند حضرت عزت ازین هر دو منزه است چو کسی کرا او را سنه و نوم در یابد محالست که قیوم تواند
بود و چون دانسته شد که سنه غشیه ثقیله که بر قلب عارض گردد و او را از موثر اشیا مانع باشد اگر شاگرد نفی سنه دون
نوم برای نفی توهم کسی که گوید سنه که ضعیفست حق را میگیرد شاید که نوم تقبل براه استیلا یابد پس بیان هر دو جمع کرد تا دانسته شود
هر دو باشد و اگر ایراد حرف لا کرده باو او موکد نفی سنه و نوم است یا اگر محصل این کلام این باشد که چون او را سنه نیست
پس نوم نخواهد بود ای عزیز نوم موجب غفلت است و غفلت سبب اختلال مملکت پس حق تعالی که قیوم ممکنات و قائم
بار جمیع محدثات است هر آینه او را خواب نباشد تا امور مخلوقات مختل نماند در اخبار آمده که قوم موسی ع از وی پرسیدند که
اینام ربنا آیا صفت نوم را در بارگاه عز و جلال پروردگار ما راه هست موسی همان سوال قوم را بر بعضی از ملیکه عرض کرد
حق سبحانه بایشان وحی فرستاد که موسی را سه شبانه روز بیدار دارید و جاسوس خواب را گرد سراپرده دیده او مگذارید
فرشتگان بان امر اقدام کردند و بعد از گذشتن این مدت وحی آمد بموسی ع که این دو شیشه بگیر و هر یک در دستی نگاه دار
و حاضر باش تا شکی موسی ع شیشها در دست گرفت و ملیکه که مانع خواب بودند بصوامع طاعات خود باز رفتند خواب بر موسی
غلبه کرد و دست از قوة محافظت باز ماند شیشها بر هم آمد و بشکست خطاب آمد که ای موسی تو در خواب شدی شیشه نگاه نتوانستی
داشت اگر من در بخواب روم محافظت آسمان و زمین که کند پس معلوم شد که قیوم از سنه و نوم مقدس و منزه است و بحکم
خواب عیز اولست و وره و تغیر بذات منزه واجب الوجود محال نوم قاهرست و مقهوریه برحی روانی نوم آفتست
و حلول آفت بر حق سبحانه جایز نی نوم استراحت و حق را تعب نی که براحت محتاج باشد نوم موت و حی زنده همیشه
که مرگ برو جایز نبود از حضرت پیغمبر صلعم سوال کردند که اهل بهشت را خواب هست فرمود که خواب برادر مرگست و بهشتیان را
مرگ نبود و چون حق را فنا نیست از خواب نیز نباشند از ینجاست که عاشقان جهة موافقت و تخلق باخلاق حضرت عزت
شبها سر از بالین غفلت بردارند و پهلو بر بستر خواب و استراحت ننهند تتجافی جنوبهم عن المضاجع و پیرو دی یبیتون
بیت برای حق لطیف که شب نمی خسپد : موافقت کن و دائما بیدار مخسب : هزار شب تو برای رضای خود
خفتی : یکی شبی چو شود از برای او مخسب : و چون شرط محبت موافقتست عجب از کسی که دعوی دوستی حق سبحانه
کند و چون شب در آید دیده را بکحل خواب مکحل سازد ع عجبا للمحب کیف ینام له ما فی السموات و ما فی الارض هر چه در آسمانها و
زمینها باشد همه ملک خداوندست و در ملک اوست هیچکس را در آن نه مجال شرکتست و نه قوة منازعت مملکت
خود را لفظ ما یاد کرد نه بکلمه من چه مراد اضافه ما سواست بوی از جهة مخلوقیت و اغلب مخلوقات ذو العقول نیستند بر سبیل
تغلیب اکثر را حکم کل داد و گفته اند ما فی السموات خزاین مطراست و ما فی الارض انواع نجم و شجر یا در آسمانها بهشت
و در زمین دوزخ و بر موجب این جمله سخنی بر بشارت دوستان و بیم دشمنان باشد ای مومنان بنازید که بهشت از آن منست
سیتعار نعمت او بنوازم ای منکران بترسید که دوزخ در زمان منست سرکشان را باتش او بگذارم و گویند در آسمان ملیکه

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)